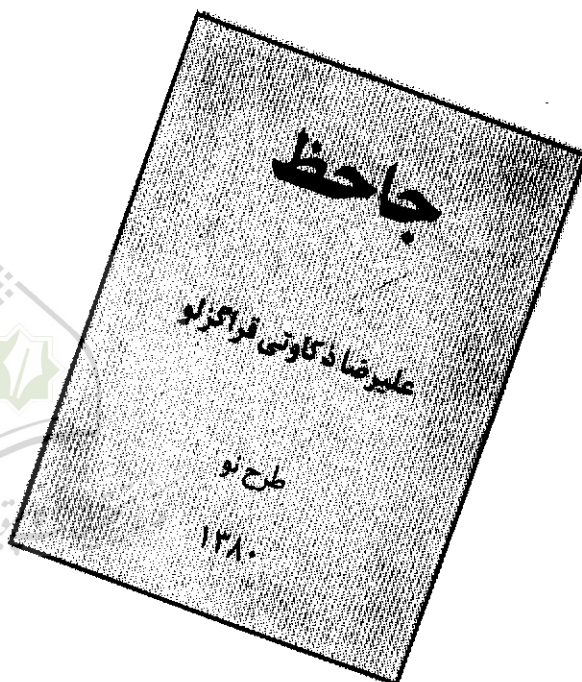


جاحظ، جاهد، جاحد

جویا جهانبخش



جاحظ، علیرضا ذکاوتی قراقرزلی، ج ۱، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰ ش.

هر که باشید و هر گونه بیندیشید، در این سخن با من هتّیاز خواهید بود که جاحظ از «غریب ترین» اثر آفرینان و نویسندگان تمدن اسلامی بوده است (و شاید غریب ترین ایشان!).

گوناگونی های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی در روزگار و زیست بوم وی، با کم تر دوره ای از ادوار تاریخ تمدن اسلامی برسنجیدنی است، و پنداری، او یک تنه میراث بر همه این گوناگونی ها - و گاه: ناهمسازی ها - گردیده است، و خواسته و ناخواسته، آن ها را در آثار خویش بازتابانیده.

همین است که بیشترین نگارش های او را، هم برای متخصصان و هم خوانندگان عادی، مطبوع و دلپذیر ساخته، و از دور زمان، توجه بسیاری را - خواه مخالف و خواه مؤلف - به او

معطوف داشته است.

به گمان من، دو عامل هست که کاویدن و بررسیدن تراث جاحظ را برای ما ضرور می سازد:

یکی، داده های تاریخی و فرهنگی فراوان که می توان از مطالعه آثار و احوال جاحظ فراچنگ آورد.

ریز و درشت حیات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی مسلمانان آن روزگار را می توان از لابه لای سطور نوشتارهای او برکشید و بررسید. آنچه می خورده اند، می پوشیده اند، می گفته اند، می اندیشیده اند، و خلاصه، همه سوانح و خواطر و لوازم و معایش زندگی آن روزگاریان به نحوی در سخنان این مرد کنجکاو و دیرزی^۱ و بسیارگو انعکاس دارد. او هم با عامه مردم هم نشین بوده و هم با خواص؛ هم دینداران و متشرعان عصر خود را کنجکاوانه نگریسته و هم لایبالیان و بی بندوباران را؛ با ولع خواننده، حریصانه از نظر گذرانده و به اندک بهانه ای به قلم آورده. بدین ترتیب او از بسیاری مطالب و درباره بسیاری موضوعات سخن گفته است که دیگران، یا درباره آن ها کم گفته اند، و یا هیچ نگفته اند.

عامل دیگری که جاحظ پژوهی را ضرور می سازد، برخلاف عامل پیشین که بیش تر با حوزه «تتبع» مربوط است، به اقلیم «تأمل» باز می گردد. ما از مطالعه بسیاری از آثار جاحظ محظوظ می شویم؛ چرا؟

آیا جاحظ در اندیشه ها و آرمان هایش با ما همسان است؟ آیا میان روزگار ما و جاحظ مشابهت و همانندی هست؟ آیا دغدغه های جاحظ هنوز در ما باقی است؟ آیا پرسش ها و خارخارهای ذهنی جاحظ در قلمرو معیشت و اجتماع و سیاست و حیات با دغدغه های ما مربوط است؟

پاسخ این پرسش ها هر چه باشد، و همانندی زمین و زمان ما با آن جاحظ به هر اندازه برآید، این قدر معلوم است که ما در آینه نوشتارهای او تا حدودی مردمان روزگار خویش و خویشتن

۱. جاحظ، ظاهراً، به سال ۱۵۸ یا ۱۶۰ ق زاده شده (ر. ک: ص ۶۳) و به سال ۲۵۵ ق زیر آتپوهی از کتاب ها که بر سرش ریخته بوده اند، جان به جان آفرین تسلیم کرده (ر. ک: ص ۸۹)؛ پس قریب به یک قرن زیسته است. (ناگفته پیداست شماره هایی که با رمز «ص» در میانه کمانکان می نهیم، به صفحات کتاب مورد گفتگو در این قلم انداز راجع اند).

شاید پاسخ حقیقی این پرسش، از دل همین تکنگاری استاد ذکاوتی، به روشنی، برآید، و چندان استشهدات بیرونی حاجت نیفتد.

درآمدی بر تاریخ یک عصر و حیات یک نویسنده

فصل نخستین کتاب، گزارش مبسوط و تحلیلی‌گرانه است از روزگار جاحظ، و جامعه و فضای سیاسی و فرهنگی آغاز کار عباسیان. اگرچه بسط این فصل و ژرفاروی‌های نویسنده در انگیزه‌ها و چگونگی‌های جنبش بنی‌عباس، برای یک تکنگاری فشرده درباره جاحظ، زائد به نظر می‌رسد، به خودی خود، در بردارنده آگاهی‌های سودمند و کارآمد است که زوایای قابل توجهی از تاریخ آن عصر را روشن می‌کند و در فهم چگونگی‌های سیاسی- فرهنگی سده‌های دوم تا چهارم هجری بسیار راهگشاست.

پاره‌ای از مسائل و مباحث این فصل، به طور جداگانه، قابل مطالعه و شایان گسترش و پی‌گیری‌اند؛ مسائل و مباحثی چون: زمینه برآمدن اندیشه معتزلی به پایگاه یک اندیشه حکومتی و ماجرای محنه (ص ۴۲ به بعد)؛ داورى درباره شعوبیه (ص ۵۵)؛ داورى درباره خدمات متقابل ایران و اسلام نوشته علامه شهید مرتضی مطهری (ص ۵۷ و ۵۸)، کارکرد فرهنگی شعوبیگری (ص ۵۹ به بعد).

اگر بخش درازدامنی از این فصل به تقریر و نقد کتاب بحوث فی التاریخ العباسی (تألیف دکتر فاروق عمر فوزی) اختصاص یافته- و ظاهرأ در این باب بیش تر مقتبس از مقاله‌ای است که استاد ذکاوتی پیشتر در این موضوع منتشر ساخته‌اند-^۲ در مقابل، انبوهی از آگاهی‌های تحلیلی تاریخی در اختیار می‌گذارد که در آفاقی فراخ‌تر و فراتر از «جاحظ‌پژوهی» به کار می‌آیند. این فصل را می‌توان به حقیقت، درآمدهی بر تاریخ تمدن و فرهنگ روزگار عباسی (خاصه: نیمه اول آن) دانست.

دیگر فصول کتاب، همه مستقیماً درباره جاحظ است و زندگی و «اندیشه» و «آثار» او را برمی‌رسد، یا «متنخبات» کتاب‌ها و رسائل اوست که بعضاً در تفهیم و توثیق گزارش‌های استاد ذکاوتی بسیار مؤثر می‌افتند.

شخصیت غریب و پیچیده جاحظ

جاحظ از مخلوقات غریب و عجیب خداوند است. گذشته از ویژگی‌های خَلقی، ویژگی‌های خَلقی شگفتی هم دارد که از

۲. هر چند به اعتماد حافظه و ذهنیات مشوش خویش سخن گفتن، مقتضای تحقیق نیست، ولی گمان دارم این مقاله را در مجله وزین معارف (از نشرات مرکز نشر دانشگاهی) دیده باشم؛ والعصمة لأهلها.

خویش را می‌بینیم و می‌توانیم زشت و زیبا و عیب و هنر خود را بیش و کم معلوم داریم.

رشته پرگه سنت‌های اجتماعی و فرهنگی، عصر ما را با عصر جاحظ پیوند زده است و این امکان را فراهم آورده تا از آثار جاحظ برای یک سلوک خویشتن‌شناسانه فرهنگی و اجتماعی سود ببریم.

کوتاه سخن این که تأمل و تتبع منتقدانه در نگرش‌ها و نگارش‌های جاحظ و امثال جاحظ، در شمار اولویت‌های فرهنگی ماست، و از این رو، از استاد علیرضا ذکاوتی قراگزلو باید سپاسگزار بود که چندین سالی است گام برداشتن در این راه دراز را تعهد کرده و از رهگذر تألیف و ترجمه کتاب‌ها و مقالات سودمند، خوانندگان فارسی زبان را به دنیای مقولاتی می‌برند که احياناً هیچ پرونده قابل اعتنایی در خزانه تحقیقات اخیر محققان ما نداشته‌اند. تکنگاری جاحظ که امسال، به قلم توانای استاد ذکاوتی و از سوی انتشارات طرح نو، چاپش گردیده است، تازه‌ترین حلقه فراز آمده از این گونه مطالعات این دانشور بسیارخوان و کوشای همدانی است؛ عمرش دراز باد و قلمش دانش گستر! پشتوانه این تکنگاری، «دمخوری دیرینه» نویسنده است «با آثار جاحظ» و یک تکنگاری مختصرتر و پاره‌ای مقالات که پیش از این انتشار یافته به سبب همین آشنایی پیشینه‌مند، وی توانسته- با جستجو در آثار جاحظ و نیز نوشته‌های گروهی از جاحظ‌پژوهان عربی تبار و اروپایی- ابعاد گوناگون شخصیت جاحظ را پیش چشم خواننده تصویر کند و ادوار مختلف حیات او را بکاود و بیش از «وقایع نگاری»، به «تحلیل» و درونه‌کاوی زندگانی و اندیشه‌های جاحظ پردازد.

می‌توان گفت، روی هم رفته، تلاش نویسنده برای آشنا ساختن خواننده فارسی زبان با جاحظ کامیاب شده و به ثمر نشسته است، زیرا این کتاب عمده آنچه را که یک چنین تکنگاری نسبتاً کم حجمی باید داشته باشد، داراست.

غالباً توصیفات نویسنده از احوال و اقوال و افکار جاحظ، واقع‌بینانه است، ولی شاید در نتیجه گیری، قدری تحت تأثیر علاقه شخصی به جاحظ واقع شده، و لطافت‌ها و گیرایی و طراوت پاره‌ای از نوشتار هایش را، تا حدودی عیب‌پوش وی گردانیده باشد.

نویسنده، جاحظ را به حیث یک «آدم به تمام معنا با فرهنگ و نمونه تمدن اسلامی» وصف کرده است، با «روحیه تحقیق و آزادمنشی و دلیری در گفتار، در عین انتقادپذیری و سرزندگی و طنزآوری» و سالک طریقی که در آن «هیچ چیز مانع جستجو و بیان حقیقتی نشود» (ص ۷)؛ اما آیا جاحظ براستی چنین دردانه‌ای است؟!

همان روزگاران دور، توجه کثیری از پیرامونیانش را به وی جلب کرده. روی هم رفته، اگر با دیده نقاد امروزین و با نگاه روانشناسانه یک بار آثار او را ورق بزنید، احتمالاً نتایج بسیار جالبی به دست خواهد آمد.

جاحظ در شوخ طبعی حد نمی شناسد و حتی خود را دست می اندازد (ر. ک: ص ۹۶). گاه ساده ترین جزئیات وقایع پیش پا افتاده روزمره را ثبت و ترسیم می کند و گاه حتی کُنیه خود را فراموش می نماید (ص ۱۰۶)^۳ لجباز و برتری جوست، تا حدی که گاه لجبازی و برتری جویی اش به زیان های بزرگ می انجامد.^۴ سخنان خلاف اخلاق را به قلم می آورد و از توصیف بی پرده گوشه های آلوده و غیر انسانی رفتارهای مردم ابائی ندارد (ص ۱۶۰)؛ او حتی بر کسانی که از استعمال بعضی الفاظ قبیحه روی درهم می کشند و کراحت دارند، می تازد. و سخنانی می گوید که خود استاد ذکاوتی هم ترجمه نکرده و به عین الفاظ عربی اش بسنده کرده اند. (ص ۹۵) در نان خوردن به نرخ روز بی توجه نیست! (ص ۱۰۱) و حاضر است به خاطر خنک کردن دل یکی از رفقای متنفذش، آبروی کسی را به بازی بگیرد و او را رسوا سازد (ص ۱۶۳ و ۱۶۴). به قول ابو جعفر اسکافی، «او بندی از دین بر زبان ندارد و هر چه می خواهد می گوید» (ص ۱۱۰) از روحیه سوفسطائی تهی نیست (ص ۹۷) و اذهان سلیم و منطقی را به مقراض تناقضاتش می گزد. مغلظه گراست و دانسته خلط مبحث می کند (ص ۱۰۱) متهم به دروغسازي و جعل حدیث است (ص ۱۳۳). ابن قتیبه می گوید: «میان مسلمین چنو دروغ پرداز و حدیث ساز و مذهب پر اندازی کم تر توان یافت!» (ص ۹۲)

همو می گوید که جاحظ «کتابی نوشته محتوی دلایل مسیحیان علیه مسلمانان، و چون به رد آن دلایل رسیده کوتاه آمده؛ گویی خواسته سرود یاد مستان دهد و آنچه هم ندانند بدیشان درآموزد و مسلمانان را به شک اندازد.» (ص ۹۱)

جاحظ مردی عصبی مزاج هم هست؛ مزاج عصبی گاه او را بر آن داشته است که دوستان و همروزگاران را هجو کند (ص ۱۹۱)...

سخن را کوتاه کنیم: این ها برخی از عجایب و فضائلی است که از جاحظ در تکنگاری استاد ذکاوتی به قلم در آمده و ما در پی استقصاء تام نبوده ایم. به هر روی، «تاریخ» چنین تصویر غریب و شگفت انگیزی از جاحظ ترسیم می کند!

سخاوت محیط در حق نویسنده البخلاء

جاحظ در روزگاری می زیست که ابر مردان دانش و فرهنگ و ادب اسلامی، در آن، به هم می رسیدند؛ عصری که از دیدگاه

تنوع و انبوهی نگارش ها و نگرش ها و رونق کتاب و فرهنگ، سرآمد ادوار تمدن مسلمانان است.

سخن در این باره که چرا و چگونه این شکوفایی فرهنگی شگرف پدیدار شد، از حوصله این مقال بیرون است. سال ها است که پژوهندگان و بررسندگان تاریخ تمدن اسلامی، در این باره تتبع و تأمل می کنند؛ بسیار سخن ها گفته اند؛ بسیار دیگر نیز خواهند گفت.

ما در این جا، تنها به یک حلقه از زنجیره های مؤثر در این شکوفایی اشارت می کنیم، و آن سخاوت و دانش پروری اهل روزگار است.

زندگانی خود جاحظ در این باب نمونه و گواه کارآمدی است. اگر «جاحظ نوجوان، ضمن دستفروشی و کارگری و گاهی معلمی، حریصانه از این انجمن به آن مسجد و از این محفل به آن مجمع و از این مجلس به آن معرکه سرمی کشید و هر چه می دید و می شنید، می بلعید» (ص ۸۰) پس، اولاً جامعه این اندازه سرشار و سخاوتمند بود که این قدر مجلس و محفل و انجمن و حلقه درس و بحث را در معرض استفاده مشتاقانی چون او بگذارد؛ ثانیاً کسانی بودند که در ادوار مختلف حیات- او را زیر بال و پر حمایت خود بگیرند، تا «گر سنگی و تلاش معاش» را- که کشنده حیات پر جوش علمی و فرهنگی است- از وی بر کنار بدارند و او را برای گفتن و شنیدن و نشستن و قلم زدن آسوده سازند.

۳. خود جاحظ می گوید: «سه روز بر من گذشت که کنیت خود را فراموش کردم و به یاد نمی آوردم، تا از اهل خانه پرسیدم: کنیه من چیست؟ گفتند: ابو عثمان.» (ص ۱۰۶)

۴. نوشته اند: «... روزی وی همراه یوحنا بن ماسویه طبیب مهمان اسماعیل بن بلبل وزیر بودند. سر سفره، «مضیره» و ماهی با هم آورده شد. یوحنا ی طبیب از خوردن آن دو غذا با هم امتناع کرد و جاحظ را هم منع نمود، اما جاحظ خورد و گفت: هر گاه طبع این دو با هم سازد که ضرر یکدیگر را دفع خواهند کرد و اگر طبع هر دو یکی باشد چنین می انگارم که از یکی شان دو برابر خورده ام! یوحنا گفت: من کلام بلد نیستم، اما بخور ببین چه می بینی!؛ و خوردن همان بود و دچار فلج کامل شدن همان.» (ص ۸۸)

او کتابی هم به عنوان *نقص الطب* داشته و نمونه سوء عقیده اش در حق اطباء به دست است!

و استنساخ و تلمذ را گرم می‌داشت و حضور مستمع و خواننده و شور و شوق فرهنگی را در پیرامون آن فرهیختگان پارسا و پرهیزکار دامن می‌زد.

این حال و هوای جامعه آن روز بود،^۵ بویژه در «فرهنگ شهر» های بزرگ چون بغداد و اصفهان و نیشابور که از قال و مقال اهل مدرسه و جویندگان علم و ادب سرشار بودند.

شمه‌ای از دستاوردهای همین روزگاران است که در کتاب‌هایی مانند **فهرست** ابن ندیم بازتابیده و هوش از سر خواننده امروزین می‌ریاید.

ما و تراث جاحظ

طه حسین می‌گوید: اگر بخواهی قرن سوم را بشناسی، آن را فقط نزد جاحظ خواهی یافت؛ نویسنده یگانه‌ای است که همه خصلت‌های خوب و بد که مشخصه عقل در آن عصر است بدو منتهی می‌شود. (ص ۱۲۵)

خود استاد ذکاوتی، بشرح‌تر، این معنا را باز می‌گویند: «اگر همه آثار جاحظ باقی مانده بود تنها با تحقیق و تدقیق در آن‌ها می‌توانستیم تصویر دقیقی از قرون اولیه اسلام داشته باشیم، آن‌هم نه فقط نمایش لایه‌های فوقانی جامعه و نمایش چهره مقبول و آشکار آن، بلکه حتی دنیای زیرزمینی دزدان و کف‌زنان و «اصحاب حیل و مخاریق» و اوباش و الواط و عوالم فراموش شده عوام و محترفه و پیشه‌وران و دهشت و وحشت عرب بدوی در جهان ظلمانی اجانین و غولان، و رابطه حیات انسان با جانوران، و زندگانی شقاوتبار اختگان و بردگان و کنیزان و عجایب دلککان و دیوانگان، با نکاتی صادقانه و حساس از روان‌شناسی اخلاق نزد همه طبقات و اصناف ... آری این همه را در کتاب‌های جاحظ می‌یابیم که کار فهم تاریخ را آسان می‌کند، بلکه تاریخ خود همین هاست.» (ص ۷۴)

۵. این تفصیل را، نه از سر «هشدار» و «تنبیه» و «تعلیم» که تنها به آهنگ «توصیف» و «تعریف» تاریخ به قلم می‌آوریم؛ زیرا مخاطبان اصلی چنان هشدار و تنبیه و تعلیم مشفقانه‌ای، مشتی «جاهل متنسک» و «عالم متهنک» اند که خوشتر دارند درون‌های تیره و جان‌های ناچیزشان را به رقابت و منافسه با هم‌تایان محتال سیاست پیشه خویش مشغول دارند و دریغ می‌دانند. و حقا دریغ است از «فرهنگ» و «اندیشه» که روزگاران را در مطالعات فرهنگی و به تعبیر نظامی - «خراشیدن ورق» و «تراشیدن قلم» صرف کنند، و به جای انباشتن دهان از «شعار»، خرد را با «شعور» فریه سازند.

اگر نبود وضع فرهنگی رقت‌بار این مملکت، و امید به شنوایی تکلیف‌شناسان علوی اندیش، همین اندازه هم ناگفته بهتر می‌بود؛ «تلك شقيقة هدرت ثم قوت ا».

جاحظ از این هر دو نعمت برخوردار بود. از یکسو، در جامعه‌ای می‌زیست که حملانش بحاث بودند و بحریانش اهل مساجد کلامی (ص ۸۰). از دیگر سو، نقل‌کننده‌اند که «جاحظ نوجوان روزی خسته و گرسنه به خانه آمد و خوراکی خواست. مادر پسر جزوه‌های یادداشت پسر را که گوشه‌ای انباشته بود بر طبق گذارده نزدش آورد. جاحظ گفت: این‌ها چیست؟ گفت: همان است که تو به جای نان به خانه می‌آوری. جاحظ شرمگین و غمزده برخاست و به مسجد رفت. مویس بن عمران [از توانگران فرهنگ‌پرور بصره] آنجا نشست بود. سبب گرفتگی جاحظ را پرسید و جاحظ ماجرا بازگفت. مویس او را به خانه خود برد و غذا داد و پنجاه دینار بخشید. جاحظ از آن پول آرد خرید. با حمّال به خانه برسانید. مادر شگفت‌زده پرسید: این را از کجا آورده‌ای؟ پاسخ داد: از همان جزوه‌ها حاصل شده است. و جاحظ در منزل و محفل همین مویس بن عمران بود که با استادش، نظام، آشنا گردید.» (ص ۸۰ و ۸۱)

در دیگر روزگاران حیانتش نیز معمولاً مورد حمایت مردانی متنفذ و توانگر بود؛ از جمله، در دوران وزارت ابن‌الزیات که او را بسیار حمایت می‌کرد و می‌نواخت. در همین دوران «یکی از دوستانش بر او وارد شد و پرسید: چطور می‌گفت: مختصر پرسیدی، مفصل بشنو: وزیر طبق نظر من حرف می‌زند و خواسته‌های مرا اجرا می‌نماید، صله و جوایز خلیفه مرتب می‌رسد، بهترین گوشت مرغ را می‌خورم، نرم‌ترین جامه‌ها را می‌پوشم، روی بهترین زیرانداز نشسته‌ام و بر بالش پرتکیه داده ... تا خدا فرجی عنایت کند. دوستش پرسید: فرج چیست؟ گفت: خلیفه شوم و وزیر فعلی وزیر من شود!» (ص ۸۶)

این نواخت‌ها و حمایت‌ها تنها از برای جاحظ نمی‌بود؛ بلکه کشیری از اهل دانش و قلم، از فقیه و متکلم و مفسر و محدث و ادیب و شاعر و طبیب و حکیم، مورد نواخت و حمایت فرهنگ‌پروران توانگر و صاحب‌منصبان ذوقمند بودند. حتی گروهی نیز که به سبب پرهیز و پارسایی یا به ملاحظات دیگر - خود را از حلقه نواخت‌ها و حمایت‌هایی از این دست دور می‌داشتند، به طور غیرمستقیم برخوردار می‌شدند؛ چه، همین نواخت‌ها و حمایت‌ها بود که بازار فرهنگ و ادب و کتاب

گاه جاحظ، با جمع آوری اطلاعات و داده‌های مستقیم، به ما و مطالعات ما مدد می‌رساند؛ مثل مفاخر و مآثر عرب و آگاهی‌های انبوه و گوناگونی که در الحیوان و دیگر آثارش درباره قوم عرب و پیشینه آن به دست می‌دهد؛ و این اطلاعات بحق آثار او را در زمره منابع دست اول «عرب شناسی» قرار داده است (ص ۱۲۷). گاه هم اطلاعاتی که جاحظ به دست می‌دهد، آگاهی‌های غیرمستقیم و باطنی فراوانی را دربردارند. مثلاً وقتی، نیمی به جد و نیمی به طنز، گفتارها و احتجاجات بخیلان روزگار خویش را باز می‌نویسد، خواسته یا ناخواسته، یک سند اجتماعی بر جای می‌نهد (ص ۱۸۹).

طبعاً، تحلیل این گونه اطلاعات غیرمستقیم در تراث جاحظ، به تدرّس و تفرّس فراوان نیاز دارد، و فی‌المثل کسی چون استاد ذکاوتی باید تا تشخیص بدهد «آن‌جا که جاحظ بخل را به ایرانیان نسبت می‌دهد، پُربراه نمی‌رود؛ این روخیه تجاری و شهریارانه‌ای بود که عرب‌ها به کلی از آن بیگانه بودند و جزء فرهنگ جدیدی بود که با زندگی جدید در عراق (به ویژه شهرهای بصره و بغداد و مدائن و کوفه) بین مردمی که درآمخته از عرب و نبطی و ایرانی و ترک و دیگر اقوام بودند، پدید آمد؛ و بیسوده نیست که متکلمان معتزلی همچون ابوالهذیل علاّف و ثمامه بن اشرس و قاسم تمار و اسماعیل بن غزوان و خود جاحظ و دیگر دوستانش که از فرهیختگان آن عصر بودند، جزء قهرمانان کتاب البُخلاء هستند و همگی متهم به بخل!» (ص ۱۹۱). در حقیقت آنچه جاحظ به عنوان بخل در فرهنگ ایرانی وصف می‌کرد، «اقتصاد در معیشت» بود و لازمه شهرنشینی (همان ص).

جاحظ و تشیع

محیطی که جاحظ در آن زاده شد و بالید، محیط بصره بود و بصره شهری بود با گرایش غالب عثمانی و غیر علوی؛ گرایشی که در زمان خلافت امیر مؤمنان علی (ع) معمولاً یا بی طرفی ظاهری اختیار می‌کرد، و یا با مخالفان آن حضرت همدستی و همسویی می‌نمود.^۶ بعدها جایگاه یک شاخه بزرگ معتزله شد. به نظر می‌رسد «میراث عثمانی-معتزلی» بصره سخت در جاحظ کارگر افتاد و خشت اصلی «شخصیت عثمانی-معتزلی»ی او را نهاد.

مسلم این است که جاحظ با تشیع و گرایش‌های علوی مخالف است و در مواقع و مجال‌های گوناگون بر ضد گرایش‌های علوی موضعگیری می‌نماید. به عقاید شیعه تعریض می‌کند (ص ۱۳۰)، غالب کسانی که به عنوان واضح حدیث و دروغزن نام می‌برد منسوب به تشیع اند (ص ۱۳۲ و ۱۳۳)، «رافضیان» را به گرایش‌های مشبه‌یانه و صورت پرستانه و پیامدهای زشت

اخلاقی و رفتاری آن متهم می‌سازد (ص ۱۷۵) و در ردّ و نقد عقاید شیعه در باب امامت تلاش می‌نماید (ص ۱۵۷). او در کتاب العثمائیه اش - که ظاهرأ مقارن با غلبه سیاست علوی سنی‌زانه متوکل به نگارش درآمده - می‌کوشد احادیث و اخبار مسلم سنی و شیعی را در فضایل امیر المؤمنین علی (ع) تضعیف یا انکار کند (ص ۱۰۱) و همین سبب می‌شود دست کم ده ردیه (از سوی شیعه و معتزله) بر او نوشته شود (ص ۱۴۴).

بدین ترتیب روحیه‌ای عثمانی و شیعه‌ستیز از خویشتن فرامی‌نماید.

استاد ذکاوتی، این قول ستایشگرانه جاحظ را می‌آورند که در حق مولی‌الموحّدین (ع) می‌گوید: «هر جا سخن از سابقه در اسلام و فهم عمیق دین و پارسایی در اموال و بخشش و عطا در میان می‌آید کسی را بر روی زمین نمی‌شناسیم که علی بن ابی‌طالب را به یاد نیاورد» (ص ۱۴۴)؛ و چنین اظهار می‌دارند که «عقیده عثمانی جاحظ را نباید خیلی جدی گرفت» (ص ۱۴۴). اما چگونه باید عثمانی بودن نویسنده العثمائیه را جدی نگرفت؟

به باور صاحب این قلم، در عثمانی بودن جاحظ جای تردید نیست. در عین حال دو نکته مهم را باید فریاد داشت: یکی آن‌که از دیرباز، بسیاری از عثمانیان و حتی بنیانگذاران حرکت عثمانی، به بهره‌های مهمی از مناقب و فضائل علوی اعتراف کرده‌اند. و الفضل ماشهدت به الأعداء - و حتی خود معاویه به بهره‌هایی از سرآمدی‌ها و فضیلت‌های امیر المؤمنین علی (ع)

۶. استاد ذکاوتی می‌نویسد: «بصره در خلافت علی (ع) جنبه بی‌طرفی به خود گرفت و این همان مطلبی است که به «عثمانی» بودن بصره تعبیر می‌شود.» (ص ۷۲)

حقیقت این است که نه موضع کلی بصره را در آن ایام، می‌توان موضع «بی‌طرفی» خواند، و نه «عثمانی بودن» بصره به این حد و معنا منحصر است. (از جمله، سنخ: جهاد الإمام السجّاد (ع)، السید محمدرضا الحسینی الجلالی، دارالحدیث، ۱۴۱۸ق، ص ۱۷۳ و ۱۷۴).

تأمل در چرایی گرایش اصحاب جمل به بصره و نقشی که بصره در فتنه جمل ایفا کرد، و تصویری که در نهج البلاغه شریف از بصره می‌بینیم، فی‌الجمله، می‌تواند وضع بصره را در روزگار خلافت علوی (ع) نشان دهد.

از جاحظ پیام‌آموزیم

در آموزش‌های پیشوایان ما آمده است که حکمت گمشده مؤمن است و هر جا که بیابدش آن را برمی‌گیرد؛ آن را در دوردست‌ترین جای‌ها می‌جوید؛ حتی اگر در سینه منافق باشد.^{۱۱}

بر این بنیاد، از جاحظ متذبذب غرضمند و ناموثق هم، به شرط بصیرت و دقت، می‌توان نکته‌ها آموخت.

به قول استاد ذکاوتی، «ناگفته معلوم است که کسی برای تحری حقایق دینی و مباحث مذهبی و کن و مکن‌های اخلاقی نباید به جاحظ استناد جوید»^{۱۲} (ص ۱۰۲)

باری، جاحظ هم در عرصه هنر و هم در گستره دانش دستاوردهای درخور اعتنا و قابل اصطیاد دارد.

به عنوان یک نویسنده توانا، می‌توان بسیاری از شگردهای خامه‌فرسایی را از او درآموخت. همین یک توصیه او که می‌گوید: «چون چیزی بنویسی چنین بینگار که آن را برای تمام مردم جهان می‌نویسی و همه آگاه به رموز کتابتند و همه دشمن تو و در جستجوی کم و کاستی‌های تو!» (ص ۱۱۳)، به عنوان خشت بنای نویسندگی، بسنده است.

۷. از او اثری به نام رسالة فی اثبات إمامة امیر المؤمنین علی بن ابی طالب [علیهما السلام] بر جای مانده که در مجله لغة العرب (ج ۹، ص ۴۹۷-۵۰۱) به چاپ رسیده است. (ر. ک: ص ۱۴۵)

۸. ر. ک: علوم الحديث (دو فصل نامه عربی، منتشره از قم)، العدد الثامن، ص ۲۸۰ و ۲۸۲.

۹. بیرون از متن‌های متعدد از «یکصد کلمه» که به همراه شروع و ترجمه‌ها، به صورت مطبوع یا مخطوط، به دست است، دو چاپ تحقیقی از متن «یکصد کلمه» می‌شناسم:

یکی، تحقیق دکتر حسینی که به اسم الفصوص فی تحقیق النصوص در مجله رهنمون (تهران، پاییز ۱۳۷۲ ش) منتشر گردیده است؛ و دیگری، تحقیق سیدنا الاستاذ علامه سید محمدرضا حسینی جلالی که در مجله علوم الحديث پیشگفته منتشر شده است.

۱۰. ر. ک: مقدمة یکصد کلمه منظوم (نسخه برگردان)، به اهتمام جمال شیرازیان، چاپ بنیاد دائرة المعارف اسلامی، تهران.

۱۱. «الحکمة ضالة المؤمن، فحیث وجدها فهو أحق بها» (حدیث نبوی)؛ «الحکمة ضالة المؤمن، اینما وجدها قیدها» (حدیث نبوی)؛ «الحکمة ضالة المؤمن، فخذ الحکمة ولو من أهل النفاق» (حدیث علوی)؛ «اطلبوا العلم ولو بالصین» (حدیث نبوی).

از برای این احادیث، ر. ک: منیة المرید فی ادب المفید والمستفید، الشهد الثانی (الشیخ زین الدین بن علی العاملی)، تحقیق: رضا المختاری، ط ۳، ۱۴۱۵/۱۴/۱۳۷۴ ش، ص ۱۰۳ و ۱۷۳ و ۲۴۰ (متن و حاشیه).

۱۲. ایشان در ادامه این جمله افزوده‌اند: «که او خود نیز چنین داعیه‌ای نداشته است».

می‌گویم: ظاهراً چنین نیست، و نمی‌توان گفت، به مَثَل، جاحظ در مقام نگارش برخی مباحث کلامی خویش چنین ادعایی ندارد و خود را یک محقق یا متأمل دینی معرفی نمی‌کند.

اعتراف کرده و بخشی از گفتارهای او در این باب در کتاب‌ها ثبت شده است.

جاحظ مسلماً در عین عثمانی بودن، به کثیری از برتری‌ها و فضیلت‌های مولی الموحدین (ع) خستو بوده است؛^۷ چنان که در میان کلام هم - که عرصه هنر‌نمایی اوست - در برابر مولی الموحدین (ع) سپر افکنده و خستو شده است که «امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) را یکصد سخن است که هر سخن، از این یکصد سخن، با هزار سخن از سخنان نیکو و برگزیده عرب برابری می‌کند و جز از او شنیده نشده است».^۸ یکصد کلمه مشهور مختار جاحظ از کلمات امیر مؤمنان^۹ ظاهراً همان یکصد کلمه مورد اشاره اوست و همانست که حاضر بود همه آثار خود را بدهد، تا در مقابل، این یکصد کلمه از آن او باشد.^{۱۰}

نکته دیگر، آن که جاحظ مردی است متذبذب، و قدری هم لاابالی، و گاه، نان به نرخ روز خور! این سخنی نیست که من آورده باشم یا خصیصه‌ای نیست که از اکتشافات نگارنده باشد.

آثار و احوال او بهترین گواه این معناست. همین خصیصه را این قتیبه قرن‌ها پیش مورد تفتن قرار داده بوده است.

بخشی از سخن او را - به ترجمه خود استاد ذکاوتی - بخوانید:

«جاحظ ... در دلیل تراشی، تریزان و خوش بیان است،

چنان که بزرگ را کوچک نشان می‌دهد و خرد را کلان می‌نماید.

در سخنوری چنان تواناست که چیزی آغازد و نقیضش را به

همان قوت سازد. برتری سیاه را بر سفید صد حجت و برهان

آرد. زمانی به سود عثمانیان بر رافضیان تازد و باری زیدیان را بر

اهل سنت و عثمانیان برتری نهد و علی (ع) را گاه برتر و گاه

فروتر شمارد.» (ص ۹۱)

پس، از چنین کسی نباید در شگفت آمد که در موضعگیری‌های عثمانی‌اش شدت و ضعف و تلون داشته باشد. آنچه هست، این است که فکر غالب بر ذهن جاحظ، فکر عثمانی است و لو آن که گاه، در برابر شواهد و حقائق تاریخی، این فکر ضعیف‌تر می‌شود و گاه شدت متعصبانه تری به خود می‌گیرد.

پس می‌توان گفت جاحظ اصولاً به تذبذب و تلون و شدت و

ضعف در باورها دچار است، ولی به هر روی او از نویسندگان

عثمانی مذهب است و این شهرت تاریخی را باید جدی گرفت.

جاحظ، هر چند در حوزه کلام، بویژه به سبب عصیت های عثمانیه اش، آماج انتقادات فراوان است، و خوی مغلظه گرا و ناپابیندش، او را از پایگاه یک متکلم متعهد فرود می آورد، با این همه، به سبب حدت ذهن و بسیار خوانی و بسیار دانی، دستاوردهایی داشته است که دیده و روان سزاوار تأمل دیده اند.

نمونه را، او به مقایسه معجزه حضرت موسی (ع) با معجزه حضرت خاتم النبیین (ص) دست یازیده و گفته است که تفاوت دو معجزه در تفاوت طبیعت دو امت است. آن گاه نشانه نبوت حضرت خاتم النبیین (ص) را در اخلاق و فضایل آن حضرت می بیند و بیان می دارد که اگر چه تک تک این فضیلت ها و خوی ها دلیل بر نبوت نمی شود، اما جمع آن ها در یک تن جز از پیغمبر ظاهر نتواند شد. این بیان و دستاورد جاحظ را متکلم اشعری باریک بینی چون امام فخر رازی پسندیده است. (ص ۱۷۲)

جاحظ «در نقد و فهم حدیث اشارات دقیق دارد، چنان که خود گوید: اکثر ما ... یختمد به المحدثون من الجمهور الأعظم ... تحریف روایات کثیره الی غیر معانیها؛ یعنی: بیش تر محدثان با جابه جا کردن روایات از اهداف آن ها مردم را می فریبند. برای فهم حدیث باید «علت» (یا شأن نزول) آن را دانست، اگر آن را ندانیم یا راوی به پیش و پس مطلب توجه نکرده باشد، معنی حدیث را آنچنان که باید در نمی یابیم» (ص ۱۳۲)

جاحظ در این حوزه تأملاتش «به کیفیت صحیح بر آوردن اخبار می رسد و کتاب الأخبار و کیف تصحیح؟ را می نویسد که در واقع در آمدی است بر صحاح نویسی. از سخنان جاحظ است که: العجب من ترك الفقهاء تمييز الآثار و ترك المتكلمين القول في تصحيح الأخبار» (ص ۱۷۲)

سخن فرجامین

پیشینگان ما با تفرس و بصیرت، به تراث جاحظ می نگریسته و از آن بهره هم می بردند.

نه فقط مسعودی، مورخ شیعی، با وجود مخالفتی که از حیث اعتقاد مذهبی با جاحظ داشت، بر شیوایی و زیبایی و گیرایی و توانایی قلم جاحظ آفرین می خواند (ص ۱۳۶) و اربلی، صاحب کشف الغمّه، حدت ذهن و سعه اطلاع جاحظ را می ستود (ص ۱۰۹)، که شریف رضی، دین شناس بارع ادب پرور نیز آنجا که زبان و اسلوب حدیث را به بررسی می گرفت به جاحظ استناد می کرد و از او به عنوان «الدلیل الخیریت» و «الناقذ البصیر» یاد می نمود. ۱۴

ابن شهر آشوب که غیورانه مناقب اش را در پاسخ به کزروی ها و وارونه نگری ها و زشتکاری های کسانی چون جاحظ به قلم

آورده بود، ۱۵ خود برخی از کتاب های جاحظ را به سند متصل روایت می کرد، ۱۶ و با وقوف و دقت نظری که از او مألوف است، هم از اعترافات و آثار او در پاسخگویی به این طائفه بهره می جست، ۱۷ و هم به نقد لغزش ها و حقیقت گریزی ها و حقیقت ستیزی های او ۱۸ و امثال او، دست می یازید.

برخی بزرگان هم در تک نگاری هایی از دست بنه مقاله الفاطمیه فی نقض الرسالة العثمانیه^{۱۹} اقرال و آراء جاحظ را در ترازو می نهادند. آنچه در این جا قلمی شد، بیشتر ک یادداشتی کتابگزارانه بود به بهانه نشر نوشتار استاد ذکاوتی. جاحظ و تراث او را باید نکته سنجانه و موشکافانه بررسید؛ علی الخصوص داد و ستد تاریخی تراث جاحظ را با فرهنگ و فرهنگیان شیعه. از این دیدگاه، بررسی انتقادی آراء عالمان شیعی (و حتی معتزلی) در قبال نگارش های او - به ویژه عثمانیه - ضرورت تام دارد. چنین تأملات دراز دامنی را باید به زمان دیگر - و شاید: کسان دیگر - و انهاد؛ فبالله أتق و إياه أستهدی الی سبیل الرشاد.



۱۳. کتاب الأخبار و کیف تصحیح؟ (با اختصار آ: الأخبار یا به قول سندوی: تصحیح الأخبار) نوشته جاحظ در مجله لغة العرب (ج ۱۰، ش ۳، ص ۱۷۴ به بعد) چاپ شده است. (ص ۱۴۵)

۱۴. ر. ک: کتاب نهج البلاغه (با ترجمه فارسی قرن پنجم و ششم)، به تصحیح دکتر عزیز الله جربنی، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ج ۲، ۱۳۷۷ ش، ج ۱، ص ۷۲ (بیان شریف (ره) در پایان خطبه ۳۲).

۱۵. ر. ک: مناقب آل ابی طالب (ج)، تحقیق بقاعی، دار الضواء، ط ۲۰، ۱۴۱۲ ق/ ۱۹۹۱ م، ج ۱، ص ۱۵، ج ۳ (ظ. تصریح به نام جاحظ از ماتن است، نه محقق) و ص ۱۷.

۱۶. ر. ک: همان، همان ج، ص ۲۸. وی به خوبی با مجموعه تراث جاحظ آشنایی داشته، ر. ک: همان، ج ۲، ص ۳۹۰.

۱۷. نمونه را، ر. ک: همان، ج ۲، ص ۸، ۲۷، ۵۹، ۴۰۲؛ ج ۳، ص ۴۳۸.

۱۸. نمونه را، ر. ک: همان، ج ۲، ص ۱۴۸، ۱۷، ۱۸ (در سنجش با: همان، ج ۱، ص ۱۷).

۱۹. نوشته سید جمال الدین ابوالفضائل احمد بن موسی بن طاوس (قده) این کتاب را آقای سید علی عدنانی غریفی تحقیق و تصحیح کرده اند و مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث به سال ۱۴۱۱ ق در بیروت منتشر ساخته.